



با ترجمه آثار فلاسفه جهان اسلام به لاتین، مزه عقلانیت در کام تفکر غربی خوش آمد

یک استاد بازنشسته دانشگاه علامه طباطبائی گفت: اگر ما بتوانیم چراغی در خانه همسایه روشن کنیم ولی در خانه خودمان در تاریکی بمانیم این دیگر افتخاری ندارد.

یک استاد بازنشسته دانشگاه علامه طباطبائی گفت: اگر ما بتوانیم چراغی در خانه همسایه روشن کنیم ولی در خانه خودمان در تاریکی بمانیم این دیگر افتخاری ندارد. این موضوع جای سوال دارد که اگر چراغی را خود افروختیم چرا اکنون خود نداریم و برای خودمان خاموش است.

به گزارش خبرنگار مهر، تأثیر فلاسفه مسلمان به خصوص ابن سینا و ابن عربی موضوعی است که پس از قرون وسطی تأثیر فراوانی بر اروپا گذاشت. توماس آکوئیناس که فلسفه اش فلسفه رسمی کلیسای کاتولیک بود تحت تأثیر آراء ابن سینا بوده است. در این مصاحبه چگونگی و اهمیت این تأثیرات را و همچنین تأثیر فلاسفه بعد از قرون وسطی را با دکتر سید یحیی یثربی استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی به بررسی گذاشتیم.

*تأثیر آراء فیلسوفان مسلمان بر جریان روشنفکری غرب چه اندازه بوه است؟

در اینکه فلاسفه اسلام مخصوصاً ابن رشد و ابن سینا در حرکت فکری غرب و روشنفکری غرب نقش اساسی دارند جای تردید نیست و اساساً این یک شعار نیست. این موضوع را همه کسانی که در غرب تاریخ فلسفه نوشته اند و تحول تاریخی تفکر و تمدن غرب را بررسی کرده اند به اتفاق قبول دارند. یعنی حرکت فکری غرب ریشه در تأثیر مسلمانان دارد. غرب در قرون وسطی در جهل و جمود غرق بود به این خاطر که آثار ارسطو کلاً از یادشان رفته بود. و همه آنها تحریم شدند. فقط مسیحیت ماند که در دلش تعالیم عرفانی نوافلاطونیان را نیز داشت.

سالها یعنی حدود شش الی هفت قرن، غرب در این شرایط زندگی خود را گذراند و در جا زد و دچار تعصب و جمود شد و در قرن 12 یعنی حدود شش قرن بعد از تحریم افکار ارسطو و از یاد رفتن میراث یونان و روی آوردن به نو افلاطونیان و مسیحیت و ترکیب آنها با یکدیگر حدود سه اثر از جهان اسلام به زبان لاتین ترجمه شد که در مراکز علمی غرب مطرح شد. آثاری از ابن سینا و ابن رشد و دیگری یک اثر از غزالی. "ردّ فلسفه" (تهافت الفلاسفه) را ترجمه نکرده بودند کتابی که از غزالی ترجمه شده بود کتاب "مقاصد الفلاسفه" بود که آن هم مثل آثار ابن سینا فلسفه است ولی به این نکته توجه نکرده بودند که غزالی "مقاصد الفلاسفه" را تألیف کرد که با "تهافت الفلاسفه" به ردّ آن بپردازد. به این دلیل در غرب غزالی را هم به عنوان یک فیلسوف مشایی می شناسند.

این مسأله از آنجا نشأت گرفت که مقدمه کتاب "مقاصد الفلاسفه" که در آن غزالی گفته بود کتابی خواهد نوشت در رد این کتاب، عمداً یا سهواً ترجمه نشد.

با ترجمه این آثار، مزه عقلانیت در کام تفکر غربی خوش آمد و شدیداً تحت تأثیر این آثار و به خصوص ابن رشد و ابن سینا قرار گرفتند. برای آگاهی بیشتر از این موضوع منبع قابل دسترس از برتراند راسل به عنوان "تاریخ فلسفه غرب" در سه جلد موجود است.

جلد اول "فلسفه قدیم"، جلد دوم "مباحث فلسفه قرون وسطی"، و جلد سوم "فلسفه جدید" ترجمه نجف دریابندری که در جلد دوم از فصل دهم برتراند راسل می گوید: ابن رشد و ابن سینا برای غرب مصنوعی نقطه آغاز بودند یعنی غرب با ابن سینا و ابن رشد به راه افتاد اما برای شرق اسلامی نقطه پایان بود.

متأسفانه درست در جایی که دیگران با چراغ ما راه باز کردند، ما آن چراغ را خاموش کردیم. راسل می گوید: تمام روشنفکران آغازین غرب که هنوز با این نام (روشنفکر) معروف نبودند تحت تأثیر ابن رشد و ابن سینا بودند. معمولاً در آغاز گروهها برای تفکر و فعالیتشان نامی ندارند ولی به مرور برای اندیشه و فعالیتشان نامی انتخاب می شود که واژه روشنفکری نیز این مرحله را طی کرده است.

*این که فلاسفه مسلمان اینقدر در غرب تأثیر گذار بودند جای افتخار نیست؟

این مسأله برای امروز ما مایه افتخار نیست بلکه مایه شرمندگی است. اگر ما بتوانیم چراغی در خانه همسایه روشن کنیم ولی در خانه خودمان در تاریکی بمانیم این دیگر افتخاری ندارد. این موضوع جای سوال دارد که اگر چراغی که خود افروختیم چرا اکنون خود نداریم و برای خودمان خاموش است؟ تأثیر فلسفه ما بر غرب، حکم افروختن چراغ در خانه همسایه و بی چراغ ماندن خانه خود را داشت.

از لحظه پیدایش دین اسلام عقل گرایی در مسلمانان رشد کرد چون اسلام یک دین عقلانی است. در قرآن هم از کلماتی چون اولی الالباب و یعقلون استفاده شده است. اما در قرن سوم و چهارم یک گرایش غیر عقلانی از شرق وارد اسلام شد که خیلی زود در میان مردم آن زمان رواج پیدا کرد. ابن سینا در آخر کتاب "سفسطه" از رواج این مکتب غیرعقلانی در برابر مکتب عقلانی ارسطویی ابراز نگرانی می کند و تاسف می خورد.

این در حالی بود که فلاسفه در آن زمان ریاضت می کشیدند ولی مشایخ مکاتب غیرعقلانی از ثروت و جاه و مقام خاصی

برخوردار بودند. متأسفانه با پیدایش این جریان آن چراغ عقلانیت در عصر طلایی فلسفه اسلامی خاموش شد و آخرین ضربه را به این چراغ نیمه روشن غزالی وارد کرد.

***منظورتان مکتب اشاعره است؟**

بله. با پیدایش مکتب اشاعره چراغ عقلانیت اندک اندک در سرزمین ما خاموش شد. درست در قرن 13 و 14 میلادی که غرب با چراغ فلاسفه اسلام پیش می رفت و وسعت فکری پیدا می کرد ما در آن زمان عقلانیت را دفن کردیم. ابن عربی جنازه ابن رشد را تشییع کرد و با آن عقلانیت را دفن کرد. و بالاخره این مکتب تصوف رواج پیدا کرد و این حادثه را رقم زد. این که چرا اینطور شد و چگونه کار به آنجا رسید بحثی تاریخی و فلسفی دارد. این از مشکلات قرن 5 و 6 است ولی مشکل امروزی ما این است که هنوز نگاهمان به مطالب گذشته است و تصور می کنیم چون دانش آن زمان را داریم نیاز به تولید دانش و فکر نداریم و حرکت نمی کنیم.

البته غرب امروز دیگر در آثار ابن رشد و ابن سینا مستقر نیست. تاثیر از ابن رشد و ابن سینا قدم اول غرب بود ولی بعد از آن غرب هزار گام دیگر برداشت ولی ما هنوز در گام اول مانده ایم و به دور آن می چرخیم و اگر بخواهیم ابن سینا و ملاصدرا را نقد کنیم (که البته بنده این کار را کرده ام) به نوعی از جامعه طرد می شویم.

***به نظر جنابعالی راه رسیدن به این عقلانیت چیست؟**

باید از ابن سینا عبور کنیم در حالیکه سهروردی همان ابن سینا و علامه طباطبایی هم همان ابن سینا است و بعد از آن هم عرفان است و موجودی ما همان موجودی ابن سینا است جز یک قسمت از مسائل عرفانی را که با فلسفه ابن سینا آمیخته ایم. در واقع ما گام اول را تبدیل به گام آخر کرده ایم و خودمان را از حرکت معاف کرده ایم.

اینکه ما در گذشته الهام بخش حرکتی در غرب بوده ایم اکنون برای فلسفه و جامعه ما دردی را دوا نمی کند. در واقع غرب از غیرعقلانیت به عقلانیت رسید ولی ما از عقلانیت به غیر عقلانیت تصوف رسیدیم و نمی خواهیم از آنها دست برداریم. اکنون همه می گویند علوم انسانی ما مرده است ولی هیچکس حاضر نیست در احیاء علوم انسانی قدمی بردارد. البته بنده پیشنهاداتی ارائه داده ام و عواقب مادی و معنوی آن را نیز می پذیرم.

***حال که فلاسفه اسلامی فلسفه غرب را هزاران گام جلو برده اند تاثیر فلسفه غرب بر شرق چه بوده است؟**

غرب وقتی ترقی کرد و پیشرفتی حاصل کرد روی ما آثاری گذاشت که جنبه علمی اش خیلی مهم نیست. جنبه محصولاتش برای ما مهم است. مثلاً غرب استرش را تبدیل به هواپیما کرد ولی ما هواپیماهایمان را تبدیل به استر کردیم. آنها تولید می کنند. شرق هم با پول نفتش محصولات غرب را می خرد. حتی نفت را هم آنها کشف کردند و استخراج کردند. تازه ممکن است پولش را هم بدهند یا ندهند.

ما بدون اینکه مدنیت را و فکر و فرهنگ مدنیت را در جامعه خود ایجاد کنیم به شکل آنها در آمده ایم. نظام دموکراتیک را تشکیل دادیم. لیبرال دموکراسی را قبول کردیم. انتخابات و رییس جمهور را قبول کردیم اما زیربنای فکری آنها را نداریم. اینها بدون زیربنای فکری جواب نمی دهند.

در تمام کشورهای خاورمیانه و شرق انتخابات می شود ولی پیشرفت و مدیریت غرب با ما قابل مقایسه نیست. این نشان می دهد که ما محصول را گرفتیم ولی زیربنای فکری در ما ایجاد نشده است.

مشروطه با تفنگ ستارخان و باقرخان و با اراده چند سیاست مدار دوران ناصرالدین شاه قاجار ایجاد شد. مردم ما به آن درک از مشروطه نرسیده بودند. الآن هم به آن درک هنوز نرسیده ایم. باید برای فرمان فکری بکنیم ما این همه امکانات داریم ولی دریغ از ذره ای تلاش برای فکر و فرهنگ مردم.

انتخابات داریم ولی حزب نداریم. اطلاع رسانی و برنامه ریزی درست نداریم. ناگهان در مملکت یکی از لج دیگری می گوید فلان اتفاق افتاده است ولی به این فکر نمی کند که چطور می شد اگر نمی گذاشتید چنین اتفاقی بیافتد.

تاثیر غرب بر ما بیشتر روبنایی بود. ساختمانهای سر به فلک کشیده و اتومبیل ها در شرق گاهی از ساختمانها و اتومبیل های آنها شیک تر است. با این تفاسیر آن عملی که آنها انجام می دهند را ما نمی توانیم انجام دهیم. چون آنها با زیربنا به اینجا رسیده اند ولی ما از آنها تقلید کرده ایم.

در جریان روشنفکری هم همینطور ما به تقلید از آنها گفتیم که ما هم روشنفکر داریم مثل آخوندزاده تا جلال آل احمد، جلال آل احمد حتی یک مبنای روشنفکری در درونش نیست فقط معترض است. ما اعتراض را به معنای روشنفکری می دانیم مثلاً هرکس به دولت اعتراض کند و دو روز زندان برود به او روشنفکر می گوئیم. کلاً چون در جهان سوم نظام طبقاتی حاکم است مردم همیشه برای اعتراض عقده دارند و هر کس علیه حاکمیت بپا خیزد دیگران به او با نظر مهربانی نگاه می کنند.

همینطور که معترضین به شاه و کسانی را که به زندان رفته بودند را با نگاهی مهربانانه می دیدیم. ولی نمی پرسیدیم که چرا زندان رفته است؟ بنا بر این ما در جامعه روشنفکر به معنای واقعی که بتواند افقهای روشنی باز کند، بنیادها را عوض کند و تحول ایجاد کند را نداریم.

***یعنی روشنفکری در کشور ما فقط یک اسم بوده است؟ آل احمد، آخوندزاده و ... تکلیف تفکرشان چیست؟**

ما به تقلید از غرب یک عده را روشنفکر می نامیم. مثلاً کجای آل احمد با کانت قابل مقایسه است؟ آخوندزاده با هیوم و دکارت قابل مقایسه نیست. آنها زیر بنای فکری درست کردند ولی ما فقط مشتش بلند کردیم.

تولید از دستاوردهای روشنفکری است و اینکه ما تولید فکری نداریم نشان از این است که روشنفکر واقعی نداریم. تا با مبانی

زیربنایی آشنا نشویم نمی توانیم تولید فکر کنیم. البته در علوم تجربی تقریباً با آنها همگام هستیم چون به آنها وابسته هستیم. در علوم انسانی که نمی خواهیم با آنها هماهنگ باشیم باید خودمان کاری کنیم که خودمان هم کاری نمی کنیم. کتاب "ماجرای غم انگیز روشنفکری" تالیف اینجانب که دیگر چاپ نمی شود تحلیلی بود از این جریان که ما روشنفکر مجازی و روبنایی داریم. روشنفکر می خواهد عدالت باشد و در مورد آن شعر می گوید اما نمی داند عدالت اجتماعی چه زیربناهایی می خواهد؟ ستار خان و باقرخان صادقانه برای مشروطیت می جنگیدند اما نمی دانستند که مشروطه با تفنگ ایجاد نمی شود. چنانکه با هواپیماهای آمریکا نیز ایجاد نمی شود. باید مردم رشد کنند و زیر بناهای فکری مردم رشد کند.